

«اعتیاد به تریبون» بر سر راه سیاستمداران، مدیران، کنشگران، سلبریتی‌ها و مشاهیر

# اسباب‌کشی از «دهان‌باز» به «گوش‌باز»

■ حسن فرامرزی

اگر آدم‌ها حرف تازهای ندارند چرا پشت تریبون‌ها می‌روند؟ آیا می‌توان از نوعی سندروم به نام «اعتیاد به تریبون» سخن گفت؟ آدم‌هایی که تریبون‌ها برای آنها همان نقشی را بازی می‌کند که الککل برای الکلیست‌ها، یعنی ایجاد نوعی سرخوشی و فراموشی موقتی در فرد و ترشح دوپامین در مغز، اما به چه قیمتی؟ به قیمت فروپاشی بدن و روان.

موضوع بر سر این است که برخی از افراد در جوامع مختلف از جمله جامعه ما هویت خود را به تریبون گره زده‌اند؛ اگر روزی پشت تریبون نروند و سخنی نگویند دچار وحشت می‌شوند، انگار خودشان را گم کرده‌اند، روزشان شب نمی‌شود، حس می‌کنند وجود ندارند و نامرئی شده‌اند. روزگار ما را می‌توان روزگار وفور تریبون‌ها لقب داد. هر جا را که نگاه می‌کنید مثل قارچ تریبون بیرون زده است. شاید در هیچ کشوری به اندازه ایران این همه تریبون وجود نداشته باشد. هر روز که از خواب بیدار می‌شویم تا وقتی که خواب‌مان ببرد، تریبون‌ها صدای سخنران‌ها را در سطوح مختلف آن به گوش حاضران و به مدد فناوری اطلاعات، شبکه‌های مجازی و رسانه‌های آنلاین به گوش میلیون‌ها نفر می‌رسانند.

اما سؤال این است: اصلاً چرا آدم‌ها پشت تریبون‌ها قرار می‌گیرند؟ اگر فلسفه تریبون‌ها به خاطر این است که افراد در تخصص‌ها و رویکردهای مختلف آموزشی، علمی، هنری، اقتصادی، سیاسی و نظایر آن حرف نو به بازار بیاورند و گره از کار فروتنیهای بگشایند، پس چرا عموماً ارزیابی ما این است که کمتر از تریبون‌ها سخن نو شنیده می‌شود؟ چرا سخنران‌ها گمان می‌کنند همین که پشت تریبون قرار بگیرند و به مدد آمپلی فایر و میکروفون‌ها صدای آنها تقویت شود، کافی است و حرفی برای گفتن وجود دارد، در صورتی که این رابطه کاملاً برعکس است: زمانی‌ما باید پشت تریبون قرار بگیریم که حرفی برای گفتن داشته باشیم نه اینکه چون پشت تریبون هستیم، پس حرفی برای گفتن داریم.

### تریبون‌هایی که جذاب نیستند

امروز تریبون‌ها برای بسیاری از گروه‌های سنی به ویژه نسل Z جذابیتی ندارد. وقتی از تریبون رسمی سخن می‌گوییم، معمولاً ذهن ما سریع سراغ تریبون‌های خاص می‌رود، مثلاً تریبون‌های نماز جمعه‌اما شماع این دایره را خیلی وسیع‌تر می‌توان در نظر گرفت. هر سخنرانی در هر جایی، از یک خانواده‌بگیرید که والدین فرزند یا فرزندان را مقابل خود می‌نشانند و موعظه‌ای عرضه می‌کنند که خریدار ندارد تا صحبت‌های کلیشه‌ای سخنران‌های مراسم در انواع سطوح آن. سخنان مدیران میانی یا رده بالا در مراسم‌های رسمی و آیین‌های افتتاح، رونمایی‌ها و روزهای مناسبی.

### «اعتیاد به تریبون» از کجا می‌آید؟

وقتی آدم‌ها به تریبون‌ها عادت می‌کنند و نمی‌توانند هویتی جدا از پشت تریبون رفتن برای خود قائل شوند، به تدریج گمان می‌کنند که خداوند آنها را صرفاً ارائه‌دهنده و دیگران را صرفاً دریافت‌کننده آفریده است. این افراد به مرور دچار چنین توهمی می‌شوند. کسانی که تجربه کار در مجموعه‌های کارمندی دولتی را از سر گذرانده‌اند، می‌دانند که وقتی مدیران بالادستی برای بازدید به این مجموعه‌ها می‌آیند، عادتاً مشترک دارند؛ اینکه تا حد امکان سخن بگویند و با اینکه معمولاً تخصص و سررشته‌ای در این زمینه و موضوع بازدید خود ندارند با اعتمادبه‌نفس کامل راهکار ارائه کنند.

شخصاً در این دو دهه و اندی که گاه در رسانه‌های دولتی حضور داشته‌ام، مدیران دولتی را دیده‌ام که در بازدیدهای خود به ما خبرنگاران برای اینکه وظیفه رسانه‌ای خود را به نحوی مطلوب‌تر ارائه کنیم، راهکار ارائه کرده‌اند، در صورتی که تردیدی نداشته‌ام این مدیران- نه در سطح خرد و نه در سطح کلان- آشنایی‌ای با حرفه و تخصص نداشته‌اند، حتی در حد اصول یک تنظیم خبر ساده، اما همین مدیران با اعتمادبه‌نفس می‌توانند مثلاً به مناسبت روز خبرنگار درباره ضعف‌های رسانه سخن بگویند.

در این دو دهه و اندی که در حرفه خود فعالیت کرده‌ام، تاکنون با مدیری روبه‌رو نبوده‌ام که مثلاً در روز خبرنگار به جای اینکه پشت تریبون برود و کلی‌گویی‌های شعارزده و هزار بار شنیده شده صادر کند، تواضع به خرج بدهد و از خبرنگاران حاضر در آن مراسم بخواهد به جای او پشت تریبون بروند و او در آن مراسم، نقش خود را از «دهان‌باز» به «گوش‌باز» تغییر دهد، یعنی دقایقی از عشق خود نسبت به پشت تریبون رفتن دست بردارد و نه به عنوان ژست و تعارف که واقعاً لحظاتی در خود آرام بگیرد تا دریابد آن گروه یا صنف- مثلاً کارگران یا معلمان یا پرستاران- در تنها روزی که در تقویم به نام آنها ثبت شده است، چه می‌گویند.

سخن بر سر این نیست که کسی حق ندارد محتویات تولیدشده در تخصص و حرفه کسی را نقد کند، سخن بر سر این است که مدیرانی در جامعه‌چون می‌کنند چون به مسئولیتی رسیده‌اند، پس می‌توانند بدون آنکه نیاز به مطالعه، اهلیت، تحقیق و مشاوره داشته باشند، صرفاً به خاطر اینکه در قانون و عرف به آنها مسئول گفته می‌شود با وجدانی راحت درباره هر موضوعی از پشت تریبون سخن بگویند.

### تریبون و کاریزمای غارت‌شده

مدیرانی که نهاده‌ا و سازمان‌ها را اداره می‌کنند، دست‌کم برای حفظ کاریزما و محبوبیت خود تا آنجا که می‌توانند باید کمتر سخن بگویند. بارها مسئولانی را در سطوح میانی و بالای جامعه دیده‌ام- حتی در حد رؤسای جمهوری و سطوح پایین‌تر- که در آغاز دوره مسئولیت خود از کاریزمایی قابل قبول برخوردار بوده‌اند اما هر چقدر که زمان جلوتر رفته از میزان نفوذ و محبوبیت این افراد کاسته شده است.

بخشی از علت موضوع در این است که این افراد بیشتر از آنچه واقعاً لازم است سخن می‌گویند. اگر مسئولی می‌تواند در سه یا چهار دقیقه سخن خود را بگوید چرا باید ۴۰ دقیقه وقت حاضران را بگیرد؟ امام جمعه شهید تبریز، سیدمحمدعلی آل‌هاشم این خاطره را از پدر بزرگوارشان تعریف می‌کرد که به‌ایشان گفته بود تا جایی که می‌توانی حرف‌های خود را کوتاه کن. اگر مثلاً خطبه کوتاهی بخوانی به شرط اینکه جذاب باشد، مردم خواهند گفت حیف! چقدر خطبه خوبی بود، کاش باز هم ادامه می‌داد، یعنی مشتاق خواهند بود که سخنان تو را بشنوند و اگر جذاب نباشد، مستمعان و حاضران خواهند گفت خدا پدرش را بیامرزد که حداقل کوتاه سخن گفت.

### وقتی تریبون‌داری به حرفه بدل می‌شود

موضوع اینجاست که اگر با خود منطقی فکر کنیم حرفه یا شغلی به نام «تریبون‌داری» کاملاً مضحک به نظر خواهد رسید، یعنی اگر از کسی پرسیم حرفه و تخصص شما چیست و او در جواب بگوید من تریبون‌دار هستم و کار من این است که پشت تریبون‌ها بروم و سخن بگویم، برای ما جایی شگفتی خواهد بود که چطور چنین چیزی ممکن است، اما در عصر ما عملاً تریبون‌داری به یک حرفه بدل شده است، بی‌آنکه مایه شگفتی باشد، مثل کسانی که حرفه‌شان این است که به جلسات متعدد بروند، بدون آنکه از خود پرسند آیا حضور در این جلسات پی درپی توانسته است گهری از کار یک مجموعه یا نهاد باز کند؟ به این معنا از تریبون‌دارهای کوچک‌تر تا کسانی که تریبون‌های بزرگ‌تر را در اختیار دارند، گاه دچار تحریف ذهنی یا شناختی می‌شوند: نقش من این است که سخن بگویم، نقش دیگران این است که سخن را گوش بدهند.



مواضع خود را هر چقدر هم که تند باشد، بیان کند و بعد از اتمام مواضع خود در آن جلسه بنشیند و اجازه بدهد که طرف مقابل نیز سخن خود را مطرح کند اما متأسفانه آن دانشجوی و بسیاری از ما در چنین موقعیت‌هایی فقط می‌خواهیم از تریبون به عنوان سکوی پر تاب حرف خود استفاده کنیم.

تحت تأثیر چنین فرهنگ و نگرشی است که جایی نمی‌بینیم کسی از یک بیماری یا اختلال به نام «لکنت گوش» سخن بگوید و این موضوع برای او به عنوان یک اختلال مرئی به نظر برسد. مثلاً ما به راحتی می‌توانیم افرادی را که دچار لکنت زبان هستند با انگشت به هم نشان دهیم و آن را به عنوان یک ناتوانی در سخن گفتن شناسایی کنیم. لکنت زبان بسیار سریع به چشم می‌خورد و دیده می‌شود. لکنت زبان یعنی کسی نتواند اتصال طبیعی میان حروف و کلمات را در جریان سخن گفتن خود مراعات کند، از این زاویه لکنت گوش هم وجود دارد، یعنی کسی نتواند اتصال طبیعی حروف و کلمات را در جریان شنیدن برقرار کند و سخن طرف مقابل را آنگونه که هست، بشنود و حروف و کلمات در دستگاه ادراکی فرد جا‌جا نشود.

### گوش دادن کار ساده‌ای نیست

معمولاً ما تصور درستی درباره گوش دادن نداریم. گمان می‌کنیم هر کسی که عصب شنوایی، حلقون و پرده گوش- ساختمان گوش- را داشته باشد، می‌تواند گوش بدهد و بشنود، اما در حقیقت همه اینها فیزیک یا سطح بیرونی گوش دادن هستند. گوش دادن بیشتر یک ظرفیت و تربیت درونی است که متأسفانه بسیاری از ما حتی کسانی که گاه به مناصب بالای مدیریتی می‌رسند از آن بی‌بهره‌اند. برای اینکه کسی بتواند گوش بدهد، خیلی باید روی خود کار کرده باشد و درون خود را از انواع اغراض و امیال صیقلی کرده باشد. شما وقتی می‌توانید به سخنان کسی گوش بدهید که اول اجازه بدهید، سخنان او آن گونه که هست به شما برسد اما این کار ساده‌ای نیست، ما معمولاً پر از فیلترهای ذهنی، میل‌ها، حساسیت‌ها، تعصب‌ها و نقاط کور شخصیتی هستیم و این فیلترها، میل‌ها و غرض‌ها خوانه‌خواه بر فرایند گوش دادن ما سایه می‌اندازد.

در واقع شما زمانی می‌توانید سخن کسی را بسنجید که اول سخن او را دریافت کنید، مثل این است که ترازویی اجازه ندهد یک شیء را کالابر کفهاش قرار بگیرد و پیش از قرار گرفتن ارزیابی خود را اعلام کند، ما این وضعیت را علیه ترازو بودن ارزیابی می‌کنیم، بنابراین زمانی می‌توانیم به مفهوم واقعی کلمه ترازوی دیدگاه‌ها، نظرات و مواضع دیگران باشیم که اول اجازه دهیم آن حرف در درون ما قرار بگیرد اما چه زمانی این اتفاق می‌تواند بیفتد؟ وقتی که ذهن ما آرام، بی‌غبار و بدون پیشداوری عمل کند. به قول حافظ: «غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد» بدون نشاندن غبارهای ذهنی چگونه می‌توان شنیدن و دید؟ ذهن شتاب‌زده، ذهن نیت‌خوان، ذهنی که به شدت وابسته به تصورات است، ذهن خاطره‌باز، ذهن مشروط، ذهنی که در تله زمان افتاده است، نمی‌تواند یک فرایند سالم در جریان گوش دادن را ایجاد کند.

گوش دادن به مراتب سخت‌تر از سخن گفتن است. هر کسی

می‌تواند دهان خود را باز کند و سخنانی را به هم بیافد، همچنان که تاریخ زندگی بشر همین را نشان می‌دهد، چه در سطح شفاهی به صورت سخنان مهمل، سطحی و صوری که در محاوره‌ها رد و بدل می‌شود و چه در سطح مکتوب، داستان‌ها، رمان‌ها، کتاب‌های شبه‌علمی، شعرهای سست و کم‌مایه و نظایر آن، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر که ارزش علمی و ادبی ندارند و فقط بر اساس میل و اصرار نویسنده‌های‌شان- عمدتاً برای مطرح شدن و کسب آوازه- وارد بازار نشر شده و به سرعت محو می‌شوند.

اصلاً چرا این همه سخن بپهوده و غیرمستند در کشور تولید می‌شود؟ به خاطر اینکه بسیاری از افراد سخن را منشأ قدرت و تأثیرگذاری می‌دانند، بنابراین می‌خواهند به هر قیمت سخن بگویند، در حالی که به تعبیر آن عارف معروف: «گفتن، جان کندن و شنیدن، جان پرورندن است.»

### قلب فقیر تر، جلوه‌گری بیشتر

هر چقدر ما به لحاظ درونی فقیر می‌شویم، بیشتر تمایل برای ابراز وجود داریم و در عصر ما چه ابزاری بهتر از تریبون‌ها برای ابراز وجود، چه تریبون‌ها در دنیای فیزیکی و چه تریبون‌ها در شبکه‌های اجتماعی.

مولانا تکلیف ما را در این باره روشن می‌کند:

مشرتی خواهی به هر دم پیچ پیچ  
تو چه داری که فروشی؟ هیچ هیچ  
گر دلت را نان ندی یا چاشنی

از خریداران فراغت داشنی

این حکیم بزرگ در این دو بیت، انگشت بر حفره روانی‌ای می‌گذارد که ما معمولاً نادیده‌اش می‌گیریم. می‌گوید آدم‌ها دنبال فروش هستند، دنبال اینکه خود را عرضه کنند، دنبال مشتری می‌گردند، دنبال جلوه‌گری‌اند، اینی آنکه توجه کنند آیا زیبایی‌ای برای آن جلوه‌گری فراهم کرده‌اند؟ کالایی و خدمتی ارائه کرده‌اند که به موازات آن دنبال مشتری و فروش باشند؟ و نکته کلیدی‌تر این است که فراغتی از ما به یغما رفته است.

ما می‌توانیم فارغ از این حواشی دردآلود برای جلوه‌گری باشیم اما چرا این اتفاق کمتر می‌افتد؟ هر اندازه که ما آدم‌ها به اصالت خود نزدیک می‌شویم، صاحب سرمایه، ثروت و غنای درونی می‌شویم و می‌توانیم در خلوت خودمان چنان حال‌مان بسا خودمان خوب باشد که نیازی به جلوه‌گری، خودنمایی و تریبون بازی نداشته باشیم. از چنین رهیافتی می‌شود گفت تشنگی ما آدم‌ها به داشتن تریبون‌ها به ویژه سیاستمداران، سلبریتی‌ها، دولتمردان، نمایندگان مجلس و نظایر آن زمانی آرام می‌گیرد که ما به مفهوم واقعی کلمه آزاد شده باشیم، آزاد از تحسین‌شدن، آزاد از تأییدشدن، آزاد از دیده‌شدن و آوازه یافتن و نظایر آن. حافظ ترکیب جالبی دارد به نام «کسب جمعیت»، بسیاری از کسانی که عاشق تریبون‌ها هستند، برای خاطر پریشان خود دنبال کسب جمعیت هستند، غافل از اینکه خاطر پریشان آنها در بیرون شانه نخواهد خورد.